

روزِ من

با جرعه های تلخ از شب مانده ها م

می شود آغاز.

تا غروبم ناگز ری هاست

- حسّ طاقسوز با به هودگی دمساز .

انتهای شب

به خود مستانه می گو م

که فردا روز به داری ست

- به نجوا ی که د نگر سخت تکراری ست !

